

## کوچه

یادم آمد: تو بمن گفتی:

از این عشق حذر کن!

لحظه ای چند بر این آب نظر کن

آب، آینه عشق گذران است

تو که امروز نگاهت به نگاهی نگران است

باش فردا، که دلت با دگران است

تا فراموش کنی، چندی از این شهر سفر کن

با تو گفتم: حذر از عشق! ندانم

سفر از پیش تو، هرگز نتوانم، نتوانم

روز اول، که دل من به تمنای تو پرزد

چون کبوتر، لب بام تو نشستم

تو بمن سنگ زدی، من نه رمیدم، نه گسستم

باز گفتم که: تو صیادی و من آهوی دشتم

تا بدام تو درافتم همه جا گشتم و گشتم

حذر از عشق ندانم، نتوانم!

اشکی از شاخه فروریخت

مرغ حق، ناله تلخی زد و بگریخت...

اشک در چشم تو لرزید

ماه بر عشق تو خندید

یادم آید که: دگر از تو جوابی نشنیدم

پای در دامن اندوه کشیدم

نگسستم، نرمیدم

بی تو، مهتاب شبی، باز از آن کوچه گذشتم

همه تن چشم شدم، خیره بدنبال تو گشتم

شوق دیدار تو لبریز شد از جام وجودم

شدم آن عشق دیوانه که بودم

در نهانخانه جانم، گل یاد تو، درخشید

باغ صد خاطره خندید

عطر صد خاطره پیچید

یادم آمد که شبی با هم از آن کوچه گذشتیم

پرگشودیم و در آن خلوت دلخواسته گشتیم

ساعتی بر لب آن جوی نشستیم

تو همه راز جهان ریخته در چشم سیاهت

من همه محو تماشای نگاهت

آسمان صاف و شب آرام

بخت خندان و زمان رام

خوشه ماه فروریخته در آب

شاخه دست بر آورده به مهتاب

شب و صحرا و گل و سنگ

همه دل داده به آواز شباهنگ

رفت در ظلمت غم آن شب و شبهای دگر هم  
نگرفتی دگر از آن عاشق آزرده خیر هم  
نه کنی دیگر از آن کوچه گذر هم ...  
بی تو اما ،  
به چه حالی من از آن کوچه گذشتم!

فریدون مشیری

